



دانشگاه تهران و دانشکده علوم اجتماعی

نویسنده: جمشید بهنام

نشریه آزادی اندیشه، شماره ۱، خرداد ۹۴، صفحه ۷۹ تا ۹۰

زندگی‌نامه مختصر

من در شهر استانبول به دنیا آمدم و به دلیل مأموریت‌های پدرم از دوازده سالگی در خارج از ایران زندگی کردم. قبل از شروع دوره متوسطه به ایران بازگشتم و چون دیپلم ابتدایی ایران را نداشتم، برای گرفتن تصدیق ششم ابتدایی در امتحانات آزاد شرکت کردم و بعداً وارد دبیرستان شدم. دوران متوسطه را در دبیرستان «فیروز بهرام» گذراندم و با نخستین دوستان خود در آنجا آشنا شدم. من خود را برای رفتن به فرانسه آماده میکردم، اما پدرم موافق این سفر نبود و معتقد بود که چون دوره نوجوانی در ایران نبوده‌ام و جامعه ایران را نمیشناسم و زبان فارسی را به درستی صحبت نمی‌کنم، بنابراین بهتر است که

تحصیلات دوره عالی را در دانشگاه تهران شروع کنم. قبول این تصمیم برای من بسیار دشوار بود؛ خصوصاً که چند دوست نزدیک من در همان سال به اروپا رفته بودند، اما بعدها به پدرم حق دادم

وارد دانشکده حقوق دانشگاه تهران شدم. دوره لیسانس سه سال بود. من روزها به دانشکده میرفتم و عصرها و شبها به انستیتوی فرانسه که از طرف انجمن فرهنگی ایران و فرانسه تأسیس شده بود. در آنجا زبان و ادبیات فرانسه می‌خواندم، اما آنچه که برای من تازگی داشت سخنرانی‌ها و بحث‌های چند استاد مهمان و پرشور فرانسوی بود که مرا با آنچه در دنیای آن روز می‌گذشت، آشنا کردند. در آن سالها دانشگاه تهران کانون برخورد عقاید و گفت‌وگوهای پایان‌ناپذیر درباره ملی‌کردن نفت بود. طرفداران جبهه ملی، طرفداران حزب توده، پان‌ایرانیستها و ... در بحث و جدل دائم بودند که گاه به زد و خورد هم می‌کشید. دوران دولت دکتر مصدق بود. در حدود بیست روزنامه هر روز منتشر میشد و یکی از برنامه‌های روزانه ما خواندن آنها و اظهار عقیده در محتوای آنها بود. بعد از اخذ لیسانس به فرانسه رفتم و تصمیم گرفتم در رشته دکترای دولتی اقتصاد ادامه تحصیل بدهم. رساله من درباره «مسائل جمعیتی ایران و توسعه اقتصادی» بود. نتایج سرشماری سال ۱۳۳۵ به تازگی منتشر شده بود و این فرصتی بود که برای اولین بار، تجزیه و تحلیل علمی درباره وضع جمعیتی ایران صورت بگیرد.

چون در حوزه جمعیت‌شناسی تحصیل می‌کردم، دوره کارآموزی‌ام را در «مؤسسه جمعیت‌شناسی فرانسه» زیر نظر «آلفرد سووی» گذراندم. او به من توصیه کرد که برای درس جامعه‌شناسی به مدرسه وابسته به دانشگاه پاریس بروم. این مدرسه را استادانی Ecole des Hautes Etudes مطالعات عالی که طرز تدریس در دانشگاه را نمی‌پسندیدند و درباره جامعه‌شناسی افکار تازه‌ای داشتند، به‌وجود آورده بودند: گورویچ، بالاندیه، کلود لوی اشتراوس. دانشجویان این مدرسه از طریق مصاحبه انتخاب می‌شدند و در پایان تحصیلات مدرکی هم دریافت نمی‌کردند و فقط با عنوان شاگرد سابق مدرسه مطالعات عالی از آنها یاد میشد. که همین عنوان در فرانسه بسیار معتبر بود. من سمینارهای کلود لوی اشتراوس و بالاندیه را به مدت سه سال مرتباً دنبال کردم و از بحث‌های استادان و دانشجویان بسیار آموختم.

بالاخره من از رساله دکتری‌ام دفاع کردم و در همین موقع در کافه‌ای با احسان نراقی که برای چند روزی به پاریس آمده بود، آشنا شدم و او مرا از تاسیس رشته علوم اجتماعی در دانشگاه تهران آگاه کرد. من به‌کلی از این جریان بی‌خبر بودم.

در این سال‌ها آقای ابتهاج رئیس سازمان برنامه از دانشجویان ممتازی که تحصیلات خود را به پایان رسانده بودند، در آمریکا و اروپا، دیدار می‌کرد. از من هم خواست که به ایران بروم و در دفتر اقتصادی سازمان برنامه مشغول به کار شوم. من پیشنهاد را پذیرفتم، اما چون همواره دوست داشتم که در دانشگاه تدریس کنم، این شغل را موقت فرض کردم.

پانزدهماه در سازمان برنامه مشغول کار بودم تا اینکه روزی سعید نفیسی - که از دوران گذشته به من لطف داشت - مرا نزد دکتر سیاسی رئیس دانشکده ادبیات برد. دکتر صدیقی را هم برای اولین بار در آنجا ملاقات کردم. نراقی هم بود. صدیقی مرا به گرمی پذیرفت و گفت: «شما از هفته دیگر تدریس خود «را شروع کنید، بعداً ترتیب استخدام را می‌دهیم».

استخدام در دانشگاه تهران

شرط استخدام در دانشگاه تهران داشتن دکتری و گذراندن امتحان بود. وقتی قرار شد که حسین نصر (در فلسفه)، شاپور راسخ (در جامعه‌شناسی) و من (در جمعیت‌شناسی) شروع به تدریس کنیم، ما به این امتحان اعتراضی داشتیم و مدعی بودیم که دیپلم‌های ما بسیار معتبر هستند و نیازی به امتحان نیست؛ و سرانجام نیز نظر دکتر سیاسی را قبول کردیم که هر یک مقاله‌ای درباره آخرین تحولات این علوم بنویسیم و به این ترتیب مساله حل شد.

تاریخ و چگونگی مطرح شدن اندیشه اجتماعی در ایران

اندیشه اجتماعی جدید از نیمه دوم قرن نوزدهم در ایران گسترش یافت. و آگاهی درباره نهادها و روابط اجتماعی و ساختارهای اجتماعی در گذشته از راه متون مذهبی و ادبی و به صورت «اخلاقیات» و «اجتماعیات» به مردم می‌رسید. از آن پس با گونه‌ای اندیشه جدید که از غرب آمده بود، همراه شد. این اندیشه از طریق روسیه و عثمانی و هندوستان به همت گروهی از روشنفکران ایرانی که در کانون‌های تفکر برون‌مرزی می‌زیستند (تفلیس، بادکوبه، استانبول، قاهره، بیروت، کلکته)، وارد ایران شد. و زمینه نهضت مشروطیت فراهم شد و پس از این تاریخ جامعه ایران کم و بیش به سوی تجدید گرایش یافت.

هنوز از آموزش و تحقیقات اجتماعی سخنی در میان نبود، اما اندک اندک گروهی از «منورالفکران» آن زمان از روزنامه‌نویس و کارمند دولت و شاعر و بازرگانان روشنی‌بین به مباحث اجتماعی علاقه‌مند شدند و فکر ترقی و آزادی و قانون و برابری و حاکمیت ملی میان جمعیت شهرنشین گسترش یافت. پیشگامان عبارت بودند از آخوندزاده، طالبوف، میرزا آقاخان کرمانی، مستشارالدوله، و خصوصاً ملکوم‌خان. نوعی «نقد اجتماعی» به صورت مقاله‌نویسی و رساله‌نویسی معمول گردید.

بعد از جنگ بین‌الملل اول گروهی از روشنفکران ایرانی مقیم برلن و لوزان و پاریس نیز راه پیشگامان را ادامه دادند.

بعد از جنگ دوم، اندیشه اجتماعی با دو گرایش متفاوت در ایران مطرح شد. از یک سوی، با توجه به بعضی آثار فلسفی با گرایش لیبرال (فروغی و غیره) و از سوی دیگر، از راه آثار مارکسیستی، در دهه‌های نخستین قرن بیستم از سوی اولین سوسیالیست‌های ایرانی (رسول‌زاده و ...) و سپس از طرف نویسندگان مجله دنیا (ارانی و ...) و سرانجام انتشارات حزب توده (ایدئولوژی مارکسیسم لنینیسم و ...) (خصوصاً روایت استالینی آن).

تاریخ شروع علوم اجتماعی در دانشگاه تهران و چگونگی تشکیل گروه آموزشی

آغاز تدریس علوم اجتماعی به معنای اخص آن سال ۱۳۳۷ بود؛ یعنی جامعه‌شناسی، جمعیت‌شناسی، انسان‌شناسی. اما علوم انسانی به معنای وسیع آن خیلی زودتر شروع شده بود. علم اقتصاد و علم حقوق در مدرسه علوم سیاسی (۱۲۷۹) و مدرسه حقوق تدریس می‌شد. و پس از تاسیس دانشگاه تهران روانشناسی، زبان‌شناسی، تاریخ، و جغرافیا جزء مواد دروس دانشکده ادبیات بود. دکتر صدیقی نخستین درس جامعه‌شناسی را در رشته فلسفه دانشکده ادبیات آغاز کرد و دکتر مهدوی کتاب «فلسین شاله» را با عنوان علم الاجتماع به فارسی برگرداند.

زمانی دراز اندیشه جداکردن علوم اجتماعی از علوم انسانی مطرح بود. اما انجام این مهم چند سالی به تاخیر افتاد. سرانجام به کوشش دکتر سیاسی، دکتر یحیی مهدوی و دکتر صدیقی شورای دانشکده ادبیات با تأسیس گروه آموزش علوم اجتماعی و مؤسسه تحقیقات اجتماعی وابسته به دانشکده ادبیات موافقت کرد. صدیقی مدیریت گروه و ریاست مؤسسه را برعهده گرفت و احسان نراقی به مدیریت مؤسسه منصوب شد. در همین سال دکتر شاپور راسخ و من از راه رسیدیم (از ژنو و پاریس)، و عباسقلی خواجه نوری و علی محمد کاردان نیز از دانشکده‌های دیگر آمدند و بدین سان گروه آموزشی علوم اجتماعی پایه‌ریزی شد. این گروه آموزش در سطح لیسانس و فوق لیسانس و نیز تحقیقات اجتماعی را زیر نظر داشت.

تعداد استادان در شروع کار بیش از بیست نفر بود (استادیار، دانشیار، استاد). در سال‌های اول آموزش

تحت تأثیر مکاتب فکری فرانسه بود، چرا که هفتاد درصد اعضای هیأت علمی تحصیلات خود را در ممالک فرانسه زبان (فرانسه یا سوییس) انجام داده بودند. بنابراین، عقاید دورکیم و آگوست کنت و گورویچ و ریمون آرون در روش و محتوای درسی آنها جای مهمی داشت. اما بعداً با پیوستن تحصیل کردگان آمریکا و آلمان به هیئت آموزشی اندک اندک جامعه‌شناسی آمریکا نیز جای خود را باز کرد. و عقاید سوروکین، پارسنز، و ماکس وبر به درس‌ها راه یافت. و بالاخره عقاید صاحب‌نظران مکتب فرانکفورت مطرح گردید. اما باید اضافه کنم که نتایج تحقیقات جمعی مؤسسه و یا مطالعات فردی استادان باعث شد که جامعه ایران و تحول آن همواره مورد نظر باشد و این امری بسیار مهم بود که امیدوارم هنوز رعایت شود.

دوره فوق لیسانس و دانشجویان آن

دانشجویان دوره لیسانس جوانانی بودند که پس از پایان دوران متوسطه و از طریق کنکور به دانشگاه وارد شده بودند، درحالی که دانشجویان فوق لیسانس که تعدادشان بیش از صد نفر بود، لیسانس‌های مختلف داشتند. استقبالی که خصوصاً میان سال‌های ۱۳۲۷ و ۱۳۴۴ از دوره فوق لیسانس شد، بی‌سابقه بود. در این سالها گروهی از مهندسان، کارمندان دولت، طلاب، و نظامیان تحصیل کرده در عداد دانشجویان بودند. علت استقبال دانشجویان در این رشته از یکسو تازگی مباحث علوم اجتماعی و امید پیدا کردن کار در این زمینه بود؛ و از سوی دیگر، وجود گروهی از علاقه‌مندان مسائل سیاسی و اجتماعی که قبلاً در جبهه ملی یا حزب توده فعالیت می‌کردند و با رویدادهای سال ۱۳۳۲ و تعطیل و تحریم آن فعالیت‌ها، در جستجوی امکانات تازه‌ای برای ادامه فعالیت فکری خود بودند. در میان این‌ها قبل و بعد از انقلاب به دانشجویان عقاید سیاسی گوناگون وجود داشت و برخی از آنها، در دوره مناصب عالی مملکتی رسیدند.

چگونگی تحول گروه آموزشی علوم اجتماعی به دانشکده

علوم اجتماعی

ما همیشه آرزو داشتیم که دانشکده‌ی مستقلی داشته باشیم، اما دانشگاه به چنین تقاضاهایی ترتیب اثر نمی‌داد. شاید کسانی هم بودند که از علوم اجتماعی دل خوشی نداشتند. من در سال ۱۹۷۱ از طرف دانشگاه پاریس دعوت شدم و دو سال تحصیلی در دانشگاه «رنه دکارت» به تدریس پرداختم. در همان سال فکر تأسیس دانشکده مطرح شد و شورای دانشگاه تأسیس این دانشکده را تصویب کرد. در آن

موقع من در پاریس بودم و از طرف دکتر نهاوندی - رئیس دانشگاه - و دکتر صدیقی، سمت ریاست این دانشکده به من پیشنهاد شد. پس از سه ماه به تهران بازگشتم و دانشکده رسماً شروع به کار کرد. صدیقی هم بر من منت گذاشت و در کنار ریاست مؤسسه تحقیقات، مدیریت گروه جامعه‌شناسی را پذیرفت. مؤسسه نیز وابسته به دانشکده شد. دانشکده چهار گروه آموزشی داشت: جامعه‌شناسی، جمعیت‌شناسی، انسان‌شناسی، روانشناسی اجتماعی و تعاون.

این گروه‌ها با گروه‌های تحقیقاتی مؤسسه (مطالعات شهری، مطالعات روستاها، جمعیت‌شناسی، مردم‌شناسی و ...) در رابطه نزدیک بودند. گروه‌های چهارگانه دانشکده وظیفه آموزش را در سطح لیسانس و فوق‌لیسانس داشتند و تحقیقات با کمک برخی از استادان، محققان نیمه‌وقت، استادان مدعو، و دانشجویان انجام می‌گرفت.

مؤسسه تحقیقات اجتماعی و زمینه‌های آن

این مؤسسه برای نخستین بار در ایران از سال ۱۳۳۷ به مطالعه ساختارهای جامعه ایرانی و مسائل اجتماعی پرداخت و با کاربرد روش‌های جامعه‌شناختی، جمعیت‌شناسی و انسان‌شناسی به تشریح چگونگی زندگی مردمان در خانواده و روستا و ایل و شهر همت کرد. این تحقیقات دارای چهار خصوصیت بود: جنبه گروهی داشت، در محل انجام می‌گرفت، غالباً درباره جمعیت نمونه قابل توجه بود، و بالاخره هدف آن شناخت مسأله و پیدا کردن راه‌حلی بود.

به طور متوسط در حدود هفتاد نفر محقق در بخشهای مختلف مؤسسه کار می‌کردند. گروهی کارمند رسمی بودند و گروهی دیگر بر اساس طرح‌ها و به طور موقت استخدام می‌شدند. برخی از استادان، کارشناسان سازمان ملل و استادان خارجی مدعو نیز با این گروه همکاری داشتند. همه این محققان با شور و علاقه خاصی در شهر و ده و ایل تحقیق می‌کردند و به حقوق اندک قانع بودند، چون مؤسسه بودجه کافی نداشت و بنابراین ناچار بود طرح‌هایی را مطالعه کند که بودجه‌اش از خارج دانشگاه تأمین می‌شد. در غالب موارد این طرح‌ها به سفارش سازمان برنامه و یا بعضی وزارتخانه‌ها (کار، بهداشت، کشاورزی و ...) انجام می‌گرفت. قبول سفارش‌های اشکالاتی داشت از جمله آنکه محققان را از «تحقیقات بنیادی» باز میداشت و نیز موجب می‌شد که مخالفان مؤسسه را به گرفتن پول از دولت متهم کنند. به گمان من محققان آزادی خود را حفظ می‌کردند و گزارش‌های مطالعات و راه‌های چاره را به صراحت می‌نوشتند. گزارش این تحقیقات موجود است و گواه درستی این مدعاست. اما سفارش‌دهندگان به این گزارش‌ها همواره توجه نمی‌کردند و این باعث شد تا بسیاری از تحقیقات در آرشیوها و بایگانی‌های دستگاه دولت فراموش شود. بخشی از نتایج این تحقیقات و کوشش‌ها از طرف مؤسسه منتشر شدند و

امیدوارم که این مطالعات به صورت پلی‌کی در آرشیو موسسه حفظ شده باشند.

دیگر زمینه‌های فعالیت‌های مؤسسه و دانشکده

ما با بسیاری از مؤسسات معتبر تحقیقاتی دنیا در رابطه بودیم. در جلسات و کنفرانس‌های آن‌ها شرکت می‌کردیم و هر ساله چند استاد مدعو داشتیم. در تهران نیز صاحب‌نظران با گرایش‌های مختلف سیاسی به مؤسسه رفت و آمد داشتند.

آل احمد در مؤسسه

آل احمد هم گهگاهی در تهیه تکنوگرافی‌های روستایی و منطقه‌ای به ما کمک می‌کرد. غلامحسین ساعدی هم کتاب «اهل هوا» را با مقدمه‌ای که من بر آن نوشتم، در انتشارات مؤسسه منتشر کرد. احمد فرید هم می‌آمد و در بحث‌ها شرکت می‌کرد. ما از برخی وزرا و روسای سازمان برنامه و کارشناسان در رشته‌های مختلف هم دعوت می‌کردیم. همچنین از صاحبان صنایع. برخورد عقاید و مباحثه برای ما یکی از روش‌های مهم در آموزش علوم اجتماعی بود.

نظام آموزشی دانشگاه و رابطه دانشکده‌ها

سازمان آموزشی از شوراهای گروه شروع می‌شد و بعد شورای دانشکده‌ها و شورای دانشگاه. اعضای این شوراها منحصراً اعضای هیات آموزشی بودند و هیچ مقام دیگری در آن حق دخالت نداشت.

چگونگی انتخاب اعضای شوراها

شورای گروه نمایندگان به شورای دانشکده می‌فرستاد تا شورای دانشکده نیز نمایندگان به شورای

دانشگاه بفرستد. از دوره‌ی ریاست دکتر نهاوندی به بعد، نمایندگان دانشکده‌ها در شورای دانشگاه از طریق رای‌گیری مستقیم با شرکت همه اعضای هیئت آموزشی انتخاب می‌شدند.

سازمان آموزشی دانشگاه

چون اکثریت استادان تحصیل کرده فرانسه، سوییس و بلژیک بودند، طبیعی بود که طرز آموزش فرانسه را بهتر می‌شناختند. وزارت معارف که بعداً به آموزش و پرورش تبدیل شد، بر اجرای این برنامه‌ها نظارت داشت. اما بعد از تصویب قانون استقلال دانشگاه تهران (۱۳۲۱) و سپس قانون استقلال اداری مالی دانشگاه آزادی عمل پیدا کرد. از ۱۳۴۰ به بعد تغییرات جدیدی در دانشگاه تهران رخ داد. و علیرغم ایستادگی بخشی از هیئت آموزشی، سیستم آمریکایی کمکم جای خود را باز کرد. دانشکده‌ها به «گروه‌های آموزشی» تقسیم شدند. کرسی‌های استادی حذف شدند، ترتیب قدیم سال‌های تحصیلی جای خود را به سیستم واحدی داد. گروه تازهای به نام استادیاران وارد هیئت آموزشی شدند. دوره لیسانس به چهارسال افزایش یافت و دوره‌های فوق لیسانس دوساله شدند. با تأسیس وزارت آموزش عالی دوره‌ی دوم تاریخ دانشگاه‌های ایران آغاز میشود، و این مصادف است با دوران رشد سریع اقتصادی ایران و احتیاج بیشتر به کادرهای صنعتی و اداری و مالی. توقع دولت آن بود که دانشگاه‌ها در «خدمت توسعه» باشند و از سوی دیگر، درخواست ورود به آموزش عالی نیز افزایش یافت و دانشگاه‌های جدید و مدارس عالی با سرمایه‌گذاری خصوصی به وجود آمدند.

نوآوری دیگر در نظام آموزشی تشکیل «هیئت‌های امنا» در دانشگاه‌ها بود. مدل هیئت امنا تقلیدی از سیستم آمریکایی بود با این تفاوت که در آن کشور چون اغلب دانشگاه‌ها با سرمایه خصوصی و کمک افراد ثروتمند و یا بنیادها اداره می‌شوند، هیئت امنا از میان این افراد خیرخواه یا نمایندگان آن‌ها اداره می‌شوند. اما در ایران چون هزینه دانشگاه‌ها از بودجه دولت تامین میشد، لذا هیئت امنا از نمایندگان دولت و چند نفر از صاحب‌نظران فرهنگی تشکیل می‌گردید. با ایجاد هیئت امنا دخالت مستقیم دولت و وزارت علوم در کار دانشگاه‌ها کمتر شد. شوراهای دانشگاهی به نظارت بر امور آموزشی پرداختند و تصمیم‌گیری‌های کلی و مالی و برنامه‌ریزی برای آینده در صلاحیت هیئت امنا قرار گرفت.

چگونگی انتخاب استادان

ابتدا باید به این نکته اشاره کنم که استخدام در دوره جدید دانشگاه فقط در مورد استادیاران مطرح

می‌شد که پس از پنج سال به دانشجویی می‌رسیدند و سپس به پنج سال دیگر در سمت دانشجویی تدریس می‌کردند تا اینکه به استادی برگزیده شوند (بر اساس تعداد مقالات در مجلات معتبر علمی جهان یا تالیف و ترجمه در رشته تدریس خود). این موضوع بسیار جدی تلقی می‌شد. شوراهای گروه، مدارک تحصیلی و گزارش‌های علمی را با دقت مطالعه می‌کردند. داشتن تالیفات در مباحث اجتماعی کافی نبود و داشتن درجه دکتری از دانشگاهی معتبر در رشته‌ای که داوطلب خواستار استادیاری آن بود، شرط اساسی به شمار می‌آمد. امکان انتخاب مستقیم برای دانشجویی و یا استادی وجود نداشت. داوطلبانی که سعی می‌کردند با استفاده از نفوذ سیاسی و یا شهرت اجتماعی خود به این مقام برسند، با مقاومت سخت شوراهای سه‌گانه روبرو می‌شدند. اما استخدام استادیاران به این ترتیب بود که تقاضای داوطلب از طریق ریاست دانشکده به گروه مربوط ارجاع می‌شد. و در صورت قبول صلاحیت علمی به تصویب شورای دانشکده و شورای دانشگاه می‌رسید. و آنگاه برای استخدام به کارگزینی دانشگاه ارسال می‌شد و کارگزینی طبق مقررات استخدام دولتی عمل می‌کرد. به ندرت در مورد سابقه سیاسی داوطلب اعتراضی مطرح می‌شد. تا آنجایی که به یاد دارم، دوبار عده‌ای از استادان مستقیماً از طرف دولت بازنشسته شدند و این تصمیم دولت موجب اعتراضات بسیار از طرف دانشگاهیان شد.

رابطه استادان قدیم و جدید در دانشگاه تهران

شرط ورود به هیئت آموزشی از همان آغاز داشتن دکترا بود در حالی که برای بعضی رشته‌ها چون ادبیات فارسی یا معقول و منقول تحصیلات دکتری وجود نداشت و بنابراین به درخواست دولت مجلس شورای ملی استثنائاً و فقط برای یک بار مدرک چند تن از مدرسین سرشناس و عالی‌قدر در این رشته‌ها را معادل دکتری شناخت.

اما باید بگویم که بدیهی است که در دانشگاه دو گروه محافظه‌کار و نوگرا در برابر هم قرار گرفتند. اما خوشبختانه روشنی‌بینی آن‌ها سبب همکاری میان این دو گروه شد. و در نتیجه نمایندگان همه جریان‌ها فکری در این همکاری شرکت کردند.

خصوصیات دانشجویان دوره‌ی لیسانس

دانشگاه تهران در ایجاد وحدت ملی و پیوند دادن خرده فرهنگ‌های ایران به یکدیگر سهمی به سزا داشت. دانشجویان دانشگاه تهران متعلقین به ولایت و طبقه خاصی نبودند. تحصیلات رایگان بود اما در امتحان

ورودی سختگیری بسیار میشد. طبقات مرفه کوشش داشتند که فرزندان خود را به دانشگاه‌های خارج بفرستند (خصوصاً پسرها را) اما در آن موقع هنوز خانواده‌ها ترجیح می‌دادند که دخترانشان در ایران تحصیل کنند. از محاسن و در ضمن مشکلات دانشگاه‌ها همزیستی دانشجویان متعلق به قشرهای متفاوت اجتماعی بود. دانشگاه تهران یکی از خاستگاه‌های طبقه جدید ایران به شمار می‌رفت و اکثر استادان و دانشجویان علیرغم وابستگی به عقاید سیاسی گوناگون نشان دادند که به ارزش‌های دانشگاهی، یعنی آزادی و تجددخواهی پایبند هستند.

وضع علوم اجتماعی در خارج از دانشگاه تهران

از سالهای بعد از جنگ دوم آموزش علوم اجتماعی در دانشگاه‌های دیگر ایران آغاز شد. از جمله دانشگاه تبریز، دانشگاه ملی، دانشگاه مشهد، دانشگاه اصفهان، و دانشگاه شیراز (با همکاری دانشگاه پنسیلوانیا). آموزش خدمات اجتماعی در سطح عالی نیز در مدرسه خدمات اجتماعی تهران شروع شد و تدریس جامعه‌شناسی به دانشکده هنرهای زیبا (رشته شهرسازی) و دانشکده پزشکی و پرستاری نیز راه یافت. از سوی دیگر، در پی فعالیتهای دانشگاهیان دولت تصمیم گرفت درس علوم اجتماعی را در دبیرستان‌ها دایر کند و در غالب موارد، فارغ التحصیلان دانشکده علوم اجتماعی بودند که با سمت دبیر این ماده از برنامه را تدریس می‌کردند. تاسیس این برنامه را می‌توان یکی از اقدامات مهم گروه علوم اجتماعی دانست.

باید اضافه کنم که در خارج از دانشگاه هم به علوم اجتماعی توجه میشد و نوشته‌ها یا ترجمه‌های مربوط به این علوم خوانندگان بسیار داشتند. به طور مثال علوم اجتماعی و سیر تکوین آن از احسان نراقی، مقدمه بر جامعه‌شناسی ایران از جمشید بهنام و شاپور راسخ، تاریخ اجتماعی ایران از مرتضی راوندی، تاریخ اجتماعی ایران از سعید نفیسی، چند جلد کتاب فریدون آدمیت و هما ناطق درباره اندیشه اجتماعی در دوران قاجار، موانع رشد سرمایه‌داری در ایران از احمد اشرف، و کتاب زمینه جامعه‌شناسی تالیف نیمکف و آگبرن و ترجمه امیرحسین آریانپور دست به دست می‌گشت. در این دوره، بحث درباره جامعه ایران رواج داشت و گروهی به نوشتن مقالاتی پرداختند که نام آنها را «مباحث اجتماعی» یا حتی «جامعه‌شناسی ایران» می‌گذاشتند. این نوع مقالات که در روزنامه‌ها و مجله‌ها منتشر میشد، موجب پدیدآمدن نوعی آشفته‌گی و ابهام در مفاهیم شد. مباحث اجتماعی، مسائل اجتماعی، و بحث‌های سیاسی اجتماعی جای علوم اجتماعی واقعی را گرفتند و توضیحی هم به خوانندگان داده نشد که این علوم کدام هستند و تحقیقات اجتماعی چگونه انجام می‌گیرد. بی‌گمان این مباحث سیاسی و اجتماعی که نظر شهروندان را درباره جامعه خود منعکس میکند، نقش مهمی در دگرگونی افکار مردم و پیشرفت جوامع دارد، به شرطی که از سوی صاحب نظران عنوان شود.

«آزادی اندیشه» با دکتر جمشید بهنام بود. اما مفصل نشریه این نوشته در شکل نخستین خود مصاحبه وگوی طولانی به شکل فعلی پس از ارسال متن مصاحبه برای ایشان، آقای بهنام ترجیح داد که آن گفت‌های نخستین وکنیم اما، با حذف پرسش‌وکاستی آن را منتشر می‌هیچ کم‌تغییر یابد. ما به احترام ایشان بی‌هاها با زیرعنوان جایگزین کردن آن.